

نوشته: جهانگیر فکری ارشاد

آسیستان دانشگاه اصفهان

روکرت و شاعران ایرانی

« فریدریش روکرت » (۱) زبانشناس نامی و شاعر پر قدرت آلمانی که اشعار نغزی را از پیش از چهل زبان زنده دنیا به زبان مادری خویش ترجمه کرده است، انسان وارسته‌ای بود که طبع بلند خود را در راه ارتباط و تحکیم روابط معنوی ملل به کار می‌برد. وی که زبانهای باستانی را می‌دانست، بر زبانهای زنده نظیر عربی، ترکی، چینی، فارسی، هندی و بسیاری دیگر تسلط کامل داشت.

ترجمه‌هایی که وی از ادبیات عربی به عمل آورده است، جملگی نمودار قریحه خوش مترجم و احاطه شگفت‌انگیز او بر فن شاعری است. برای نمونه می‌توان از ترجمه « مقامات حریری » نام برد که کلیه هنرهای علم بدیع مانند سجع و وزن در آن رعایت شده و تا آنجا پیش رفته است که

۱ - Friedrich Ruckert (۱۷۸۸-۱۷۸۸-۲) شاعر

مترجم و زبانشناس آلمانی که گهگاه نیز آثار خود را با نام مستعار Freimund Raimar به وجود آورده است.

برخی خاورشناسان ترجمه وی را از متن اصلی شیواتر دانسته‌اند .
وی علاوه بر ترجمه این اثر که به سال ۱۸۲۶ - م انجام گرفته ،
« کتاب الحماسه » ، « المعلقات » ، « دیوان امرء القیس » را نیز به نظم
آلمانی کشیده و در ترجمه خود قوافی و بجزر متن عربی را عیناً رعایت
نموده است .

لازم به یادآوری است که « گوته » (۱) شاعر نامدار آلمانی نیز که
از طریق برگردان انگلیسی با اثر اخیر الذکر آشنا شده بود . سالها پیش
قسمتی از این اثر مهم دوران جاهلیت اعراب را به آلمانی درآورده بود .
ترجمه‌های منظومی که روکرت از زبان‌های گوناگون (غیر فارسی)
به عمل آورده ، بالغ بر صد هزار بیت می‌شود که کلیه آنها نمایشگر ذوق
شاعرانه و استعداد شگرف وی در امر زبان‌شناسی است .

روکرت در آغاز دوران هنری خود در حالیکه بیش از سی و دو سال
از عمر پرثمرش نمی‌گذشت ، دل به نفقات عارفانه و دلنشین مولانا جلال -
الدین بست و به هنگام ترجمه اشعار آن عارف ربانی برای اولین بار شیوه
سراییدن‌غزل را به ادبیات آلمانی وارد ساخت .

پس از انتشار این ترجمه‌ها بود که روکرت و بسیاری از شاعران دیگر
آن سامان نظیر « گوته » اقدام به سرودن غزل کردند و با گذشت اندک
زمانی این شیوه مقبول شرق در ادبیات آلمانی نیز مقام رفیعی یافت .

روکرت علاوه بر غزل شیوه‌های دیگری از شعر عربی ، هندی و ایرانی
را به ادبیات آلمانی وارد نمود . در شمار چهل و چهار غزل زیبایی که به سال
۱۸۲۰ - م از مولانا جلال‌الدین به زبان آلمانی برگردانده است ، باید از :

امروز روز شادی و امسال سال گل
نیکوست حال ما که نکو باد حال گل....

۲- Johann Wolfgang von Goethe (۱۸۳۲ -

۱۷۴۹ - م) شاعر ، نویسنده ، سیاستمدار و دانشمند آلمانی .

مخسب ای یار مهماندار امشب

که تو روحی و ما بیمار امشب....

و نیز از قطعه معروف زیر از « مثنوی معنوی » نام برد :

از جمادی مردم و نسامی شدم

و ز نما مردم به حیوان برزدم....

اندکی قبل از این ایام بود که نخستین ترجمه کامل از غزلیات حافظ

شیراز به زبان آلمانی توسط « هامر » (۳) در وین به چاپ رسید (۱۸۱۳-)

۱۸۱۲ - ۴) و شیفتگان ادب عارفانه مشرق زمین را بیش از پیش مست باده

گوارای آن رهروی راه حقیقت کرد .

پیش از این نیز غزلیات و قصاید حافظ اغلب بطور پراکنده توسط

بسیاری از شاعران آلمانی « وال » (۴) ترجمه شده بود . در تحت تأثیر

همین غزلیات بود که « گوته » اشعار تفضلی خود را به نام « دیوان الشرقي

للمؤلف العربی » (۱۸۱۹) به نظم آورد و بسیاری از بزرگان ادب و

فیلسوفان آلمان نظیر خود « گوته » ، « نوالیس » (۵) ، « شلینگ » (۶) ،

« نیچه » (۷) و دیگران کلام جادویی حافظ را ستودند و در اشعار خود به

تقلید از او پرداختند .

۳- Joseph Freiherr von Hammer-Purgstall

(۱۸۵۶-۱۷۷۴ م) خاورشناس اطریشی .

۴- Leipzig 1797. Neue arabische Anthologie

Wahl .

۵- Friedrich Leopold Freiherr von Hardenberg

(Novalis) (۱۸۰۱-۱۷۷۲ م) شاعر آلمانی .

۶- Friedrich Wilhelm Joseph von Schelling

(۱۸۵۴-۱۷۷۵ م) فیلسوف آلمانی .

۷- Friedrich (Wilhelm) Nietzsche

(۱۸۴۴-۱۹۰۰)

(م) فیلسوف آلمانی .

روکرت نیز در تحت نفوذ اشعار خواجه شیراز و گلهای شرقی،
(۱۸۲۲-۲) خود را سروده و اقدام به ترجمه منظوم هشتاد غزل و سی رباعی
لسان‌الغیب بل‌حفظ وزن و قافیه اصلی کرد. در ردیف این غزلیات پرشور
می‌توان به :

صبا به لطف بگو آن غزال رعنا را
که سر به کوه و بیابان توداده‌ای ما را ...

* * *

عشقت نه سرسریست که از سر بدر شود
مهرت نه عارضیست که جای دگر شود ...

و هم چنین به دو رباعی زیر اشاره کرد :

ای شرم زده غنچه مستور از تو
حیران و خجل نرگس مخمور از تو
گل با تو برابری کجا یارد کرد
کو نور زمه دارد و مه نور از تو

* * *

امشب ز غمت میان خون خواهم خفت
وز بستر عاقبت بیرون خواهم خفت
بساور نکنی خیال خود را بفرست
تا درنگرد که بی تو چون خواهم خفت

دیری نگذشت که روکرت مجذوب جنبه‌های اخلاقی و پند آموز آثار
سعدی شد و از همین رو قسمت‌هایی از «گلستان» و غزلها و قصایدی از شیخ
شیراز را به آلمانی برگرداند. سالها پیش نیز «گلستان» به توسط «اولتاریوس» (۸)

۸ - Adam Oelschlaeer Olearius (۱۶۷۱-۱۶۰۳-۲)

نویسنده آلمانی .

و سپس در سال ۱۷۹۲ - م توسط «هردر» (۹) ترجمه شده بود. در شمار ترجمه‌های منظوم روکرت میتوان از قطعه‌ی معروف «بنی آدم اعضای یک پیکرند...» و نیز از غزل عاشقانه‌ی زیر یاد کرد :

امشب مگر بوقت نمی خواند این خروس
عشاق بس نکرده هنوز از کنار و بوس ...

در سال ۱۸۳۸ - م روکرت به اشعار حماسی ایرانی روی آورد و از جمله قطعه‌ی هیجان انگیز «رستم و سهراب» را به شعر آلمانی برگرداند و پس از گذشت مدت کوتاهی با صرف زحمات و دقت بسیار تمام «شاهنامه‌ی» فردوسی را ترجمه و تحشیه کرد. پیش از این نیز به سال ۱۸۰۰ - م یکی از شاعران بنیانگذار مکتب رومانیتیک آلمان به نام «شلکل» (۱۰) قسمتی از «شاهنامه» را در اثر خود «اروپا» ترجمه کرده بود. در بین سالهای ۱۸۴۶ تا ۱۸۵۲ - م روکرت غزلیات و قطعاتی از مولانا جامی را که از نسخه‌ی خطی کتابخانه‌ی «گوتاه» (۱۱) استنساخ کرده بود، در مجله‌ی انجمن خاورشناسان آلمانی، (۱۲) به زبان مادری خویش ترجمه کرد. اشعار جامی نیز پیش از روکرت توسط دیگران به آلمانی برگردانده شده بود. از جمله‌ی قطعاتی که روکرت از مولانا جامی بنظم آلمانی کشیده است، میتوان از «سلامان و اقبال» و اشعار زیر ذکری به میان آورد :

۹ - Johann Gottfried Von Herder (۱۷۴۴-۱۸۰۳)

شاعر، عالم‌الهیات و فیلسوف آلمانی.

۱۰ - Friedrich Von Schlegel (۱۷۷۲-۱۸۲۹) م-شاعر،

عالم‌الهیات و فیلسوف آلمانی.

۱۱ - Die Gothaer Bibliothek

۱۲ - Zeitschrift der Deutschen Morgenlaendischen Gesellschaft.

میزد نفیر شوق خزان دیده بلیلی
میرفت در حقیقت حالش تأملی
گفتا ز سر ناله‌ی من آگهی نیافت
جز بلیلی که داد زکف دامن گلی

* * *

درویش را سراسر کوی فنا بس است
ترک متاع خانه متاع سرا بس است
گوهر گرم ز فرش منقش مباد رنگ
پهلوی منقش از اثر بوریا بس است

در شمار ترجمه‌های متنوع دیگری که روکرت از زبان فارسی به عمل آورده است، باید به ترجمه‌ی اشعار نظامی گنجوی نظیر قطعه‌ی «معمما» های توراندخت، از «هفت پیکر» که اینطور شروع می‌شود: «بازی آموز لبستان طراز - از پس پرده گشت لعبت باز . . .» و نیز بدویته‌ی های گیلانی و ترانه‌های مازندرانی و تالشی و اشعار محلی دیگر اشاره کرد. اثر دیگری که علاوه بر طبع شاعرانه، آگاهی و مهارت وی را در علم عروض و ضمن معانی و بیان می‌رساند، ترجمه باب هفتم رساله‌ی «هفت قلزم» است که خود شرح جامعی بر آن نوشته است.

همانطور که در پیش گذشت، روکرت خود نیز دارای طبع ظریف شاعرانه‌ای بود و با سرودن غزل‌های عارفانه در زدیف بهترین شاعران روماتیک آلمان جای داشت. وی علاوه بر ترجمه‌های مذکور که بمنظور نمایاندن وحدت ازلی نوع بشر و یگانگی معنوی اقوام و ملل گوناگون به عمل آورده، خود نیز اشعار دلنشین سروده است که در جملگی آنها تأثیر شعرای مشرق زمین، بخصوص عارفان ایرانی، به چشم می‌خورد. از آثار معروف او که سرشار از جنبه‌های شرقی است و در تحت تأثیر ابیات جادویی حافظ سروده

شده است ، باید «گلهای شرقی» را نام برد . روکرت که در این اثر که پس از مطالعه‌ی «الديوان الشرقي للمؤلف العربي» کوتاه سروده شده ، نهایت طبع لطیف خود را بکار برده و سرمست از اشعار عارفانه‌ی خواجه‌ی شیراز ، غزلهای پر شوری را به نظم کشیده است . در اثر منظوم دیگر وی بنام «حکمت برهن» (۱۸۳۶ - ۲) و نیز در «داستانهای برهن» (۱۸۳۹ - ۲) تأثیر عقاید معنوی ادبای مشرق زمین به وضوح دیده میشود . در «حکمت برهن» که مشتمل بر بیش از سه هزار کلمه‌ی قصار ، ضرب المثل ، حکایت آموزنده و اندرز است ، روحیه برهمنان ، طرز زندگی و اعتقادات ایشان بخوبی نمایانده شده است . قطعه‌ی «جاذبه‌ی سحر آمیز» که در زیر خواهد آمد ، از دیوان «گلهای شرقی» وی انتخاب شده است . مضمون این قطعه رابطه‌ی میان گل و بلبل است و نغمه سرایی بلبل در پای گل و خواندن راز نهفته از سیمای زنگارنگ او اختصاص دارد . بهمان گونه که گل را رنگها و نقوش گوناگونی است ، بلبل نیز نعمات هزار گونه‌ای دارد که جملگی آنها راز ازلی را بیان می‌کنند ، رازی که موجب پیدایش ودوام عالم هستی شده است ، راز عشق ، راز عشق به زیبایی . زیبایی در نفس و مفهوم واقعی خود دارای جاذبه‌ی سحر آمیزی است که پای هر گونه قراری را بر بلبل بسته و دنیای موجود را در محیط جاذبه‌ی خویش اسیر کرده است .

به جهت همین نیروی مرموز و گریز ناپذیر است که گلبرگ هابدور یکدیگر در پیچیده و قطب مجذوب و جاذب را بوجود آورده اند «عشق» مجذوب زیبایی و جاذب عاشق شده است . در این قطعه «گل» به عشق و «بلبل» به عاشق مراد شده و معشوق در خود عشق تجلی کرده است . به واسطه همین افسون قطب‌های جاذب و مجذوب است که بلبل گلیانگ عاشقانه‌اش را جز در جوار گل نمی‌توانند سر دهد و اصولاً نغمه خوانی وی فقط و فقط منبسط از همان سحر و جادو است . بنا بگفته لسان‌الغیب :

بلبل از فیض گل آموخت سخن ور نه نبود

این همه قول و غزل تعبیه در منقارش

تراکم دو قطب جاذب و مجذوب در نهاد «گل» بدون درنگ مصراع اول این بیت خواجهدی شیراز را بیاد میآورد: گل یار حسن کشته و بلبل قرین عشق - آن را تفضلی نه و این را تبدلی .

جاذبه‌ی سحر آمیز

بر برگهای بی‌شمار گل چه رقم رفته است و گلپانگ هزار آواچه رازی را باز گو می‌کند؟ در برگهای بی‌شمار گل همان سری مکنون است که از يك گلبرگ آن نیز توان خواند. از نعمات گوناگون بلبل همان رازی به گوش می‌رسد که در ترانه‌ی ازلی نهفته است: زیبایی، همانطور که از مفهومش می‌توان دریافت، دارای جذبه‌ی بخصوصی است که عشق جز در آن دایره گام بر - نمی‌دارد و به کشش دیگری مجذوب نمی‌گردد. ازینروست که گلبرگها به دورخویشتن در می‌پیچند و بلبل نعمات هزار گونه‌اش را در آن فضای جادویی سر می‌دهد.

ابیات زیر خلاصه‌ای است از غزل «غم مخور» که روکرت به پیروی از حافظ سروده است. موضوع «یوسف گم گشته» و «یعقوب بی‌تاب» همواره به مفهوم سعادت و آرامش از دست رفته و برگرفتن رحمت خداوندی از بشر تلقی شده است، ولی سرانجام پسر گمشده به سرزمین پدری باز - می‌گردد و دیده‌ی مشتاق پدر به جمال وی روشن می‌شود. از این جهت است که شاعر غم خوردن را منع و امیدواری به لطف حق و حال گردانی ذات باری را توصیه می‌کند.

باز گشت بلبل عاشق به طرف چمن و خانه کردن او در میان گلها در فصل بهار که زمین از گلهای رنگارنگ چون نوعروسی آراسته می‌شود، کنایه‌ای از همین امر است.

مراد از طوفان نوح و بیم نداشتن از آن نیز ایمان و اعتقاد به حقانیت خداوند است که کشتی نجات را به هر سو که خود صلاح بداند ، رهنمون می‌گردد و مسافران آن زورق آسمانی را به سلامت به مقصد می‌رساند ، مقصدی که در واقع چیزی جز سر منزل رستگاری نیست و اگرچه ناپیداست ولی سرانجام به هنگامی که قالب تن خاک گردد و زندگی دنیوی به پایان رسد ، بر مردان حق و پویندگان طریق صواب هویدا می‌شود .

این شعر که به شیوه‌ی غزل سروده شده است ، علاوه بر این غزل مشهور خواجه : « یوسف گم گشته باز آید به کنعان غم مخور ، ۰۰۰ بیت دیگری از لسان‌الغیب را نیز به یاد می‌آورد :

« حافظ مکن اندیشه که آن یوسف مهر و

باز آید و از کلبه‌ی احزان بدر آیی »

غم مخور

ای یعقوب ! پسر گمشده‌ات باز خواهد آمد ، غم مخور !
 رحمت الهی دگر بار از سریر ربانیش نازل خواهد شد ، غم مخور !
 این دل غمدیده سرانجام سامان خواهد پذیرفت ، دلگیر مباش !
 قطرات اشکی که از دیدگان می‌افشانی روزی خشک خواهد شد ،
 غم مخور !
 چون بهار نوازشگر به سوی عروس مشتاق زمین باز گردد ،
 بار دیگر آشیانه‌ی بلبل در میان گلهای سرخ برپا خواهد شد ،
 غم مخور !
 هر گاه سیلاب فنا قصد بر انداختن دارفانی را کند ،
 چون تو در کشتی نوح جای گزیده‌ای ، به کشتی بان خویش اعتماد
 کن و غم مخور !
 گرچه طریقی که در آن گام نهاده‌ایم خطرناک است و مقصد ناپدید،

ولی هر راهی ، هر قدر که طولانی باشد ، سرانجام به پایان خواهد رسید ، غم مخور !

قطعه‌ی زیر که به پیروی از افکار بلند و عارفانه‌ی مولانا جلال‌الدین سروده شده است ، هراس بی‌جهت انسان را در برابر دست شفا بخش مرگ نشان می‌دهد و بیم آدمی را از « عشق » به چنین هراسی تشبیه می‌کند . عشق همانند مرگ فرجام نیازهای دنیوی و انجام خودخواهی بشری است و آنکس که یارای نوشیدن جام بلورین مرگ را داشته باشد ، در پایان شب زندگی به آرامش ابدی درون خواهد رسید .

به استقبال از جلال‌الدین رومی

اگرچه مرگ نقطه‌ی انجामी بر نیازهای دنیوی است ولی هر بار که موجودیت ما در برابر مرگ قرار می‌گیرد ، ترس بر اوستولی می‌شود و اندامش به لرزه می‌افتد ، دست تیره‌ی مرگ راه نظرش را می‌بندد و جام بلورینی که در پس آن دست به وی ارزانی می‌شود ، از دیدگانش پوشیده می‌ماند . قلب انسانی نیز در برابر عشق این چنین به هراس می‌افتد و گویی خویشتن را رو در روی مرگ می‌بیند ، زیرا به هنگامی که عشق سر برمی‌دازد ، خویشتن خویش به دست فنا سپرده می‌شود و در قعر خودخواهی‌های پلید خویشتن جان می‌سپارد . بگذار شباهنگام خویشتن تو به دنیای دیگر شتابد تا سحرگاه آرامش ابدی نصیب گردد .

قطعه‌ی کوتاه و عارفانه‌ی زیر که مضمون « حجاب بین انسان و خداوند » را بیان می‌کند ، از روحیه‌ای کاملاً شرقی برخوردار است .

در این قطعه روکرت نیز با حافظ همداستان شده است که تنها حایل بین معشوق و عاشق و یاببارت دیگر تنها مانع بین انسان و ذات خداوندی همان قالب گردگرفته‌ی تن است که چون روح از زیر آن نقاب بدرآید ،

چشمانش به جمال بی نظیر معشوق روشن خواهد گشت .

در سرودن این قطعه برخی از ابیات لسان‌الغیب نظیر این دو بیت که در زیر خواهد آمد ، مورد توجه بوده است :

« میان عاشق و معشوق هیچ حایل نیست

تو خود حجاب خودی حافظ از میان بر خیز »

و

« حجاب را نه تویی حافظ از میان بر خیز

خوشا کسیکه در این راه بی حجاب رود »

چون دلدار نقاب از چهره بر گرفت و چشمانم به سیمای جمیلش

افتاد ، آهی جانسوز از نهاد بر آوردم و به او گفتم : ای کاش ،

سیمای توجاودانه در برابر چشمانم به جامانده ؛ ولی افسوس که هر گاه

آتش شوق در درونم پیا می خیزد تا جمال بی پرده‌ی ترا بنگرد ،

تو روی در نقاب خود میکشی و روزگار مرا تیره می سازی .

دلدار گفت : ای بی خیر ، چهره‌ی مرا حجایی نیست . نقاب از

رخسار خود بر گیر تا سیمای درخشانم را به وضوح بنگری .

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

